

نشریه نثر پژوهی ادب فارسی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۲۱، دوره جدید، شماره ۴۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

**بررسی چند ابهام و خطا در شرح یزدگردی بر نفثه المصدور
(علمی - پژوهشی) ***

دکتر سید شاهرخ موسویان^۱

چکیده

کتاب مستطاب نفثه المصدور، یکی از کتب بسیار مهم و معتبر در حوزه ادبیات و تاریخ است. متن بسیار دشوار و مصنوع این کتاب باعث شده که علی رغم کوشش تحسین برانگیز استاد امیر حسن یزدگردی در تصحیح و شرح آن، پاره ای از مطالب همچنان مبهم بماند و یا برخی از توضیحات ایشان صحیح نباشد. این متن دشوار همواره از جهات گوناگون مورد بحث بوده است. نگارنده در این مقاله بر آن بوده است تا به برخی از این ابهامات و خطاها پرداخته و از برخی مشکلات و دشواریهای متنی این اثر مهم گره گشایی کند. برای این منظور پس از مقدمه ای کوتاه درباره معرفی نفثه المصدور و نیز اهداف و پیشینه این پژوهش، بلافاصله سراغ اشکالات مورد بحث رفته و به توضیح و تشریح آنها همت گماشته ایم.

واژه‌های کلیدی: نفثه المصدور، یزدگردی، شرح، مشکلات، نقد.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله : ۱۳۹۷/۱۱/۲۹

تاریخ ارسال مقاله : ۱۳۹۷/۱۰/۰۲

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی - دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه یاسوج.

Email: akaveel@yahoo.com.

۱- مقدمه

نویسنده کتاب *نفته‌المصدر*، محمد بن احمد بن علی بن محمد المنشیء النسوی است که در قرن هفتم هجری زیست کرده و اهل خراسان قدیم است. شهرت او بیشتر محمد منشی است. لقبش شهاب الدین و نسبتش خُرنَدزی، زیدری و نسوی است. محمد منشی کتابش را در سال ۶۳۲ هجری و چهار سال پس از مرگ سلطان جلال الدین خوارزمشاه به رشته تحریر کشیده است. تمامت این کتاب نامه ای است طولانی و رنجمند که مؤلف به قصد شکوه از دوستی خراسانی و سعدالدین نام، به نگارش آورده است. منشی از این دوست قدیمی و بی وفا گله مند است که چرا در ایام پر مشقت و آوارگی به سلامی و پیامی از او یادی ننموده است. *نفته‌المصدر* شرح این ایام پر مشقت و دور از موطن است که در اثنای حمله مغول بر مؤلف و اربابش سلطان جلال الدین خوارزمشاه رفته است.

۱-۱- بیان مسئله

متن این کتاب نمونه کامل تکلف و تصنع و مشحون از صنایع و بدایع لفظی و معنوی است. این صنایع ادبی غالباً حدود و ثغور را در می نوردد و محتوا را به وادی ابهام و سخت یابی می افکند. نخستین بار دانشمند فاضل استاد امیر حسن یزدگردی تصحیحی انتقادی و منقح بر اساس چهار نسخه خطی فراهم آورد و به ملازمت شرحی مستوفی از دشواریهای این کتاب، در سال ۱۳۴۳ به حلیه طبع و نشر آراست. شرح مرحوم یزدگردی گرچه بسی گران سنگ و عالمانه است؛ اما به طور طبیعی و چونان هر اثر انسانی، خالی از اشکال و خلل نیست. در این وجیزه برآنیم که به پاره ای از دشواریهای متن *نفته‌المصدر* پردازیم تا از این رهگذار به تنقیح بیشتر از پیش این اثر فاخر مددی رسانیده و دیگر فرهیختگان را به معاضدت و مساعدت در این کار ارجمند تشویق و تحریض نماییم. اساس ما نسخه استاد امیرحسن یزدگردی و شرح ایشان است. هر جا که خطایی در تصحیح و یا شرح ایشان به چشم ما می آید، سعی داریم تا با برهان و سند اصلاح نماییم و پاره ای از جایها را نیز که حضرتشان شرح ناکرده یله کرده اند، توضیح و تبیینی تقدیم کنیم.

۱-۲- پیشینه تحقیق

پنج سال بعد از شرح این اثر توسط استاد یزدگردی، نخستین نقد کتاب را آقای حسن قاضی طباطبایی در زمان حیات شارح و در مقاله ای با عنوان «ملاحظات چند در باب

تصحیح نفثه المصدور»، مرقوم نمودند (هشتاد و ششمین شماره نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز) که این نقد در انتهای چاپ و ویرایش دوم نفثه المصدور پیوست شده است. مرحوم یزدگردی جواب اشکالات مرحوم قاضی را نیز در ادامه همین پیوست و طی مقاله ای با عنوان « به دیدۀ انصاف بنگریم» درج نموده اند. سید محمد راستگو دومین نفری بود که در سال ۱۳۶۸ و طی مقاله ای با عنوان «مروری در کتاب نفثه المصدور» (در مجله معارف، دوره ششم، شماره ۱۶ و ۱۷، صص ۲۳۰-۲۱۵) به برخی از اشکالات احتمالی مرحوم یزدگردی اشاراتی نموده و نظرات خویش را مرقوم کرده اند. پس از آن، حقیر نیز جهت استفاده ای عامتر و برای خوانش روان، شرح استاد یزدگردی را به همراه متن اصلی کتاب به گونه ای سبک، سهل و کم حجم بازطبع نموده و در پاره ای موارد شوخی و دلیری به خرج داده و بعضی جایها را به زعم خویش تکمیل یا اصلاح نموده ام. این بازطبع توسط نشر دستان و در سال ۱۳۹۳ به طبع درآمد است. جناب دوست و استاد، دکتر جلیل نظری، در سال ۱۳۹۴ مقاله ای با عنوان «تأملی در کتاب شرح نفثه المصدور، تألیف شاهرخ موسویان» نگاشته و اثر محقق حقیر را به نقد آورده اند (طبع شده در نشریه آینه میراث، شماره ۵۸، صص ۱۳۰-۱۰۹). البته درباره نفثه المصدور مقالات متلون و متعدّد دیگری نیز به تحریر درآمده که به موضوعاتی غیر از شرح و دشواریها راه می برند و از حیث و حوزه این مقاله به دورند و ما را با آنها کاری نیست.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

آثاری فاخر و مطمئن چون نفثه المصدور، همواره محلّ مباحثات و ملاحظات استادان و نحریران ادب بوده اند. این امر به دلیل لفاظیهای بی شمار و صنایع به کار در چنین آثاری است. این امر مستحسن، خود مولد بسیاری انحرافات متنی از جانب نساخان و مصححان شده است. بنابراین لازم است که همواره سر زلف این متون به قلم فحول این فنّ شانه زده شود و بیش از پیش گرد ابهام و اشکال از عذار آنها سترده گردد. پُر مبرهن است که آنچه از دریافتهای نگارنده در طبق اظهار گذاشته می شود، حظّ تمام و ختم کلام نتواند بود و همچنان خوان نقد و مباحثه برای روزی خواران ادب گسترانیده خواهد بود. مقصود عمده همین است و بس.

۲- بحث

اکنون بدون تحشیه و پُر نویسی، مستقیماً به مواردی که مطمح نظر راقم سطور و محلّ اشکال و ابهام هستند، می پردازیم:

*** ۱- ۲- «طرفی از معاملات روزگار بی مجاملت - که خرمین ارتفاع را که به تعلق مطیّه عمر به دست آمده بود، چون خاک راه به باد ضیاع برداد، و آب رویی که جهت اکتساب آن خویشتن را به آتش سوزانیدی، مانند آب جوی ریخت - فروخوان» (یزدگردی، ۱۳۸۵: ۷).

آنچه که در این چند عبارت همواره در میان استادان و دانشجویان محلّ بحث و ابهام بوده است و هر کسی از ظنّ خود و به تکلف معنایی را بر آن تحمیل نموده، واژه «تعلق» در عبارت «خرمین ارتفاع را که به تعلق مطیّه عمر به دست آمده بود» است. استاد یزدگردی نیز معنای این عبارت را یله نموده و صرفاً به آوردن معنای لغت «مطیّه» (بارگی) اکتفا نموده اند. در لغتنامه دهخدا مطیّه به معنای چهارپایانی مانند اسب، استر و اشتر آمده است. انتخاب واژه «تعلق» در جمله مورد بحث، تنها گزینه مرحوم یزدگردی بوده و هیچ کدام از چهار نسخه بدل نیز لغت دیگری را ارائه نکرده اند تا به مدد آنها راه به دیهی بریم. در اینجا بهترین راه آن است که به تصحیح قیاسی روی آوریم و البته با ادلّه متقن اثبات نماییم که واژه صواب «تفلّق» است و نه «تعلق». اما ادلّه:

در فرهنگ لغات منتهی الارب و نیز ناظم الاطبّا، «تفلّق» به معنای «سخت کوشیدن در دیدن» آمده است و این به طور حتم و یقین واژه ای بوده که محمّد منشی در این عبارت به کار کرده است. کلید فهم و اثبات این موضوع به مراعات النّظیر این جمله و چند جمله بعد از آن بر می گردد. سخن از خرمین کوبی به شیوه پیشینیان است. در قدیم برای خرمین کوبی و جدا کردن حبوبات از کاه، تعدادی چهارپا چون الاغ، قاطر و اسب را به هم می بسته و روی خرمین پهن شده می دوانده و می چرخانده اند. دانه ها به سم ضربه های این ستوران از کاه جدا می شده و سپس این کاه و دانه ها را بر باد داده تا کاه به یک سو رفته و دانه های خالص بر جای ماند. نگارنده که خود پروریده دیه و روستا است، بارها از نزدیک شاهد این امر و دواندن چارپایان بر خرمین بوده است. مراعات النّظیر این چند جمله، این چند واژه اند: «خرمین» «ارتفاع»، «تفلّق»، «مطیّه»، «باد» و «ضیاع». واژه «ارتفاع» سه معنی دارد

که در اینجا یکی از آنها راست می‌آید: «بلند شدن و از جای برآمدن (تاج المصادر). در اصطلاح (فنّ استیفا) عبارت است از: محصولی که از زمینی حاصل گردد» (همان: ۳۵۸). به معنی اصطلاحی نجومی نیز هست که در اینجا مراد نیست. از میان این سه معنا، معنای نخست؛ یعنی «بلند شدن» در اینجا مورد نظر است که محمّد منشی آن را به معنای بلند آوازگی و مقام آورده که ترکیب «آبِ رُو» که در پی می‌آید، این معنا را تأیید می‌کند. البته واضح است که به گونه‌ی ابهام تناسب منشی به معنای دوم؛ یعنی «محصول» نظر داشته تا مراعات النّظیر او کامل گردد. واژه «ضیاع» نیز به معنی ضایع و تباه کردن است که باز هم به روش ابهام تناسب، معنی «ضیاع» به ذهن متبادر می‌شود که به معنی «زمین و کشتزار» است و با واژه‌های ماقبل مراعات النّظیر دارد. اکنون با این توضیحات، ترجیح واژه «تفلق» مشخص و معنای سلیس کلّ عبارت از این قرار می‌گردد:

«منزلت و آبرویم چون خرمنی بود که عمرم را همانند چهارپایان به شتاب و سختی روی آن دواندم (یعنی عمرم را به شتاب صرف تحصیل این موضوع کرده و دنبال مقام و شهرت دویدم)، اما روزگار بی رحم این مقام و آبرو را بر بادِ هدر داد. لختی از این معامله روزگار نامهربان را برخوان!»

بدیهی است که به علت شباهت بسیار زیاد واژه «تعلق» و «تفلق» در عبارت مورد نظر، نسّاخان، مصحّح و یا هر کس دیگری به وادی خطا بیفتد؛ اما بی شک واژه صحیح جز «تفلق» نتواند بود. آقای جلیل نظری در ردّ نظر این حقیر در مقاله خود آورده اند: «اینکه شارح (سید شاهرخ موسویان) بر چه اساسی به جای واژه «تعلق» در این عبارت واضح، واژه «تفلق» را برگزیده، حتّی با توجیهاتی که در مورد چرخیدن یا چرخاندن چهارپایان بر خرمن آورده است، روشن تر نمی‌شود» (نظری، ۱۳۹۴: ۱۱۹).

*** ۲-۲ «و چون با او گوسفندی و اندک مایه چیزکی همراه بود، و من بنده خبرِ عودِ لشکری مرادی از جانبِ روم شنیده بودم...» (یزدگردی، ۱۳۸۵: ۹).

عبارت «لشکری مرادی» در این عبارت همواره محلّ ابهام و بحث بوده است. مرحوم یزدگردی در پاورقی همین صفحه آورده اند: «چنین است در: هت، می، کر. سی: لشکر مرادی، ظ: لشکر بی مرادی (حدس استاد مینوی)» (همان: ۹).

جناب سید محمد راستگو در مقاله خود این عبارت را مسکوت گذاشته و توضیحی نداده اند. مرحوم حسن قاضی در مقاله خویش (به نقل از شرح مرحوم یزدگردی در آخر کتاب خود) در مورد این ترکیب آورده اند: «تصوّر می رود... مرادی به فتح (میم) صحیح باشد و این لفظ به طوری که در کتب معتبره لغت ضبط کرده اند، جمع مردی است که علاوه بر معانی دیگر به معنی شجاع هم استعمال گردیده است... به این ترتیب لشکری مرادی را می توان به معنی لشکری که شکننده صفوف دشمنان باشد، معنی کرد» (همان: ۷).

استاد یزدگردی در جواب آقای قاضی، ضمن مردود کردن نظر قاضی، بر حدس مرحوم مینوی صحه گذاشته و علی رغم ضبط خود که در متن «لشکری مرادی» آورده اند، «لشکر بی مرادی» را در نهایت پذیرفته اند. ایشان این ترکیب را به معنی لشکر منهزم، شکست خورده و نامراد معنا نموده و برای اثبات این نظر (که نظر مینوی است)، به کتاب «ترجمه سیرت جلال الدین» که کتابی دیگر از محمد منشی است، متمسک شده اند: «...خبر آمد که لشکر تاتار به اسفراین رسید. و ایشان چون انهزام لشکر سلطان را از صاحب روم و صاحب شام در یاسی جمان (یاسی چمن) شنیده بودند و تفرق شمل و شمول ضعف شنیده بودند، آن فرصت را غنیمت دانسته او را می جستند...» (همان: ۸).

ابتدا به دو نکته در ضبط مرحوم یزدگردی و نیز نظر ایشان در مورد حدس مرحوم مینوی می پردازیم و سپس نظر خود را نیز برای نزدیک شدن به ضبط صحیح این ترکیب می نگاریم:

۱- نکته نخستین این است که ضبط مرحوم یزدگردی در هیچ کدام از چهار نسخه در اختیار ایشان وجود ندارد. اگر بپذیریم که ایشان از روش تصحیح قیاسی استفاده کرده اند، آنگاه اشکال اساسی این است که در حواشی شرح خود نظر مرحوم مجتبی مینوی (لشکر بی مرادی) را اصح دانسته و از آن دفاع کرده اند. در چنین حالتی صواب آن بود که ایشان به خطای خود در ضبط متن اشارتی می کردند.

۲- نکته دومین این است که عبارت «لشکر بی مرادی» که نظر مینوی است، از نظر دستوری اشتباه می باشد. اگر مفروض آن باشد که در این جمله منظور از لشکر منهزم همان لشکر سلطان باشد، آنگاه باید لشکر «بی مراد» صحیح باشد و نه «بی مرادی». در

بهترین توجیه «لشکر بی مرادی» یک اضافه تشبیهی خواهد بود که در آن، بی مرادی و ناکامی به لشکر تشبیه شده که البته به هیچ روی در این جمله جایگاهی ندارد.

با التفات به همه موارد مطروحه، نظر نگارنده در تصحیحی قیاسی و با توجه به سیاق روایت این است که در عبارت مذکور «مرادی» تحریف «را دی» و عبارت مذکور باید چنین باشد: «...و من بنده خبرِ عودِ لشکر را دی از جانبِ روم شنیده بودم...»؛ یعنی روز قبل، خبر برگشت لشکر سلطان را از جانب روم شنیده بودم. بنابراین به نظر این جانب نزدیک ترین نسخه به صحت، نسخه «سی» می باشد که «لشکر مرادی» ضبط نموده اند که با اندکی تغییر؛ یعنی تنها با حذف حرف «میم» و مقداری فاصله اندازی میان «را» و «دی»، عبارت صواب عاید می گردد.

لازم به ذکر است که نگارنده در وجیزه خود، در شرح این عبارت دچار خطا شده و این لشکر را لشکر مغولان به گمان آورده ام که در این جایگاه تصحیح می نمایم. آقای نظری نیز در مقاله خود بدون ارائه هیچ نظر تازه ای، تنها به رد نظر این جانب و تأیید نظر مرحوم یزدگردی بسندگی ورزیده اند.

***۲-۳- «صبر چون لگام زین محنت دید، یکباره عنان برتافت، و وقار چون تیرباران

آن آفت مشاهده کرد، بکلی سپر بینداخت» (یزدگردی، ۱۳۸۵: ۱۱۱).

پاره نخست این عبارت یقیناً به خطا ضبط گردیده و همین امر موجب شده تا مرحوم یزدگردی برای توجیه و تفهیم عبارت، به توضیحات مغلقی روی آورند. قبل از آوردن توضیحات جنابشان، به این خطا اشارتی می رود: در ابتدای عبارت به جای «زین» باید «این» مضبوط گردد. این تغییر به هیچ نسخه بدلی نیاز ندارد و آشکارا خطای نساخان می تواند بود و با تصحیحی قیاسی اصلاح می گردد. دلیل ترجیح واژه «این» به جای «زین»، فاش و آشکار است. در یک نگاه سجع مدارانه به عبارت، پُر معلوم می گردد که منشی تعمداً «محنت» را با «آفت» سجع قرار داده و ضمائر «این» و «آن» را با در نظر گرفتن صنعت تضاد، پیش از آنها آورده که به زیبایی و آهنگین تر شدن ترکیب مدد رسانده است. به علت شباهت صوری «زین» با «این» و نیز به خاطر کلمه «لگام» که با «زین» تناسب دارد، امر بر نساخان و استاد یزدگردی مشتبه شده و سپس ایشان چنین توضیحات حشو آمیزی نگاشته اند: «محتملت اضافه لگام به «زین» از مقوله اضافه «نمد» یا «تبر» به «زین» باشد، جز اینکه

در ترکیب اضافی «نمدزین» و «تبرزین»، همانند «سرلشکر» و «صاحب‌دل» و «سرخیل» و نظایر آن، اضافه مقطوع و کسره آن ساقط شده و در اصطلاح دستورنویسان فکاً اضافه گردیده است. اگر این نظر چندان ناصواب تلقی نشود، عبارت را ظاهراً (توجه نمایید که این معنا خود استاد یزدگردی را نیز قانع نمی نماید و از قید ظاهراً استفاده می نمایند) بر این تقریب توجیه توان کرد که: «صبر» به «اسپ»، و «محنت» به «لگامی» مانند شده است و همچنانکه اگر لگام را زیاده از حد درکشند، اسپ تحمل نکند و سر باززند و ناتوان و درمانده شود، صبر نیز چون محنت را بنهایت و از حد تحمل و طاقت بیرون یافت، یکباره عنان شکیبایی از کف بداد و بیتابی و قلق آغاز کرد» (همان: ۳۳۶).

مرحوم قاضی نیز ضبط یزدگردی را خطا دانسته؛ ولیکن به جای «این»، ترکیب «از این» را مرجح دانسته اند که اگر چه مبلغی به صواب نزدیک شده اند؛ اما در تنفید حرف اضافه «از» خطا نموده اند. (همان: ۶۳). آقای راستگو نیز «این» را صحیح می دانند. (راستگو، ۱۳۶۸: ۲۲۴) آقای نظری در ردّ نظر این جانب نوشته اند: «شارح (سید شاهرخ موسویان) توضیحاتی داده‌اند که صحیح نیست... تا زمانی که درباره نص متن به بن بست نرسیده باشیم، گریز از متن و متوسل شدن به توجیه و جایگزینی کلمات هیچ گونه محملی ندارد... عبارت به همین صورت مشکلی ندارد و معنی آن واضح است» (نظری، ۱۳۹۴: ۱۲۲).

*** ۲-۴ «از قلم که چون بر سیاه نشیند سپید عمل کند و بر سپید سیاه، جز نفاق چه کار آید؟» (یزدگردی، ۱۳۸۵: ۳).

مرحوم یزدگردی در شرح این عبارت فرموده اند: «تعبیری است از دو رویی قلم که اثر آن بر جای نمی ماند مگر آنکه که بر سیاه سپید کاری کند و بر سپید سیاهکاری» (همان: ۱۳۱).

چنانکه می بینیم، توضیح استاد ذهن و ذائقه را اقتناع نمی نماید و به نظر می آید عبارت به گونه ای مبهم رها شده است. اکنون به معانی اجزای عبارت می پردازیم و در آخر مفهومی سلیس و روان به دست می دهیم:

بر سیاه نشستن: منظور از سیاه، خط سیاه است. قلم به سواری تشبیه شده که بر این مرکب می نشیند.

سپید عمل کردن: به کنایه یعنی زشت کاری. این کنایه به صورت تهکمیّه و در معنای ضدّ خود به کار می رود و نمونه آن را در ترکیب «روسپی» می توان سراغ گرفت.

بر سپید نشستن: منظور از سپید، کاغذ سپید است. قلم به سواری تشبیه شده که بر مرکب سپید می نشیند.

سیاه عمل کردن: سیاه کاری، زشتکاری. این کنایه با کنایه ماقبل؛ یعنی «سپید عمل کردن»، مترادف است. در عبارت مورد بحث، مجموعه مرکب خطّ سیاه و مرکب کاغذ سپید، اسب ابلق را نیز به ذهن متبادر می نماید.

بنا بر توضیحات فوق، معنی سلیس این عبارت چنین است: «از قلم جز نفاق چه کار آید؟ قلمی که گاه نشستن بر مرکب سیاه خط و گاه نشستن بر مرکب سپید کاغذ، جز زشتکاری چیزی نمی نگارد.»

حضرت مولانا بیٹی دارد که به فهم درست این عبارت مدد می دهد:

مانند قلم سیاهکارِ سیهم گر همچو قلم سرم بُری، سر نهم

(به نقل از لغتنامه دهخدا)

در اینجا به دقیقه‌ای دیگر نیز باید اشارت کرد که ارتباط به نفاق قلم در عبارات مذکور دارد: در ازمنه قدیم برای پیک و قاصدی هر کسی را انتخاب نمی کرده اند. از شرایط لازم و حتمی این امر صداقت و عدم نفاق بوده است. این موضوع به حدی اهمیت داشته که گاهی بر آن قاصد مُشرف و جاسوسی می گمارده اند تا به صداقت او نزد فرستنده شهادت دهد. نمونه این موضوع را می توان در تاریخ بیهقی به وفور دید که در اینجا برای پرهیز از اطالّه سخن، بدان نمی پردازیم.

جناب دکتر جلیل نظری استنباط نگارنده از معنای این عبارت را کاملاً مردود شمرده و فرموده‌اند: «منظور از نشستن در اینجا قرار گرفتن است و منظور از سیاه، کاغذ یا چیز سیاه است و همین طور سفید؛ اصلاً در این عبارت بحثی از برنشستن به معنای سوار شدن نشده.» (نظری، ۱۳۹۴: ۱۲۳)

*** ۲-۵ - «جمال علی عراقی پیش از من بنده آنجا رسیده بود، و به عادت گذشته به عصا فرو خزیده، و به جهت رواج بازار کسب، با کهنه عوانی که در آن شهر بود، به

شرکتِ عیانِ خر فرا کاروان کرده، و از آن نونخاسته کهنه دولی زن کرده...» (یزدگردی، ۱۳۸۵: ۷۵).

این چند جمله مبلغی ابهام دارد. نقاط نسبتاً کور و قابل تشریح این عبارات این پنج ترکیب اند: «به عصا فرو خزیدن»، «کهنه عوان»، «شرکت عیان»، «خر فرا کاروان کرده» و «کهنه دول». مرحوم یزدگردی همه این پنج ترکیب را به طور جداگانه معنا نموده اند؛ اما از میان این پنج، «به عصا فرو خزیدن» را به خطا معنا نموده و دو مورد دیگر؛ یعنی «شرکت عیان» و «خر فرا کاروان کرده» را با شک و تردید و بدون پیوند دادن با معنای کلی عبارت، تبیین کرده اند. همچنین ایشان معنای کلّ جملات را به دست نداده اند. خود نگارنده نیز در شرح خود بر *نقشه المصداور*، با صحّه گذاشتن بر توضیحات مرحوم یزدگردی، کمکی به ایشان ننموده‌ام که در اینجا به اصلاح خطای خود و ایشان پرداخته و در نهایت معنایی رسا و روان نیز ارائه می‌گردد:

به عصا فرو خزیدن: کلید ورود به معنای سلیس این چند جمله، همین ترکیب است. استاد یزدگردی در معنای آن آورده اند: «محمّل است کنایت باشد از: به کمک چوب دستی در جایی آهسته وارد شدن و خزیدن. در اینجا ظاهراً عصا به شرم مرد نیز محتمل ابهامی تواند بود، و چنانکه از سیاق جمل و عبارات ص ۷۵ س ۸-۱۰ و ص ۷۶ س ۴-۱۰، برمی آید به عصا فرو خزیدن ظاهراً محتمل است ابهامی به مأبون بودن و ملوط و مخنث بودن نیز داشته باشد» (یزدگردی، ۱۳۸۵: ۴۸۸). معنای استاد خطاست. مرحوم حسن قاضی در مقاله خود و در نقد شرح مرحوم یزدگردی بر این عبارت، معنی را به درستی دریافته‌اند؛ اما مرحوم یزدگردی در جوابیه خود همچنان بر خطای خود ابرام ورزیده و حکم قاضی را مردود دانسته اند. در اینجا نظر هر دو فاضل را درج می‌نمایم. مرحوم قاضی نگاشته‌اند: «از این عبارت معنی که مطابق با نصّ ارباب لغت باشد، مفهوم نمی‌شود و محتمل است که مراد مصنّف آن باشد که به وسیله عصای خویش که کنایه از آلت تناسل است، خود را جای کرده و به وصلت با آن کهنه عوان به مقصود خود رسیده است» (همان: ۴۶). مرحوم یزدگردی جوابیه داده اند که: «اگر آن معلّم فاضل... اندک تأملی می‌کردند، به آسانی در می‌یافتند که «به عصا فرو خزیدن» در اصل کنایتست از: به کمک چوبدستی و به احتیاط (همچون کوران) در جایی در شدن و خزیدن، و به قراین سابق

الذکر و نیز به قرینۀ «عصا» (: شرم مرد) و خزیدن (: خود را روی شکم و سینه بر زمین کشیدن)، بر ایشان مسلّم می شد که در اینجا موهم است به ملوط بودن جمال الدّین علی عراقی، نه لاطی بودن وی؛ چنانکه از عبارات ایشان برمی آید» (همان: ۴۷).

در توضیحات مرحوم یزدگردی اینکه نوشته‌اند: «در اصل کنایتست از: به کمک چوبدستی و به احتیاط (همچون کوران) در جایی در شدن و خزیدن» صحیح است؛ اما اینکه فرموده‌اند: «در اینجا موهم است به ملوط بودن جمال الدّین علی عراقی، نه لاطی بودن وی»، خطاست و نظر صائب، قضاوت قاضی است. اگر چه جملات بعدی پس از این کنایه همگی به ملوط بودن عراقی اشاره دارد؛ اما استثنائاً این کنایه به فاعل بودن او (اگرچه ممکن است در قاموس شرع باشد) اشارت دارد. برای فهم این کنایه و ترکیبات بعدی، ابتدا معنی این چند جمله را می‌نگاریم تا مطالب روشن تر گردند. محمد منشی در این چند جمله می‌خواهد بگوید: «از اقبال بد من قبل از اینکه وارد شهر ارمیه شوم، جمال الدّین عراقی وارد آنجا شده و طبق عادت همیشگی (که به واسطه وصلت با اعیان و بزرگان، کار خود را پیش می‌برد)، با یکی از سرهنگان ستم پیشه و قدیمی شهر وصلت نموده بود. او به طور علنی و با زیرکی خود را در عواید و منافع ستم آلود آن سرهنگ شریک کرده و نیز دختر او را که سن زیادی داشت، به زنی گرفته بود.»

با این معنی اکنون به طور مشخص موارد مطروحه را تشریح می‌نماییم:

به عصا فرو خزیدن: این کنایه ظاهراً از برساخته‌های خود محمد منشی است. دکتر محمد حجّت نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «برخی نموده‌های سبکی در نثر فنی با تأمل بر آثار برجسته»، این کنایه و نیز کنایه بعدی (خر فرا کاروان کردن) را کنایات شخصی از محمد منشی دانسته و آنها را هنر نویسندۀ برشمرده است (حجّت، ۱۳۸۹: ۱۴). نگارنده نیز پس از جستجوی فراوان شواهدی دیگر برای این دو کنایه نیافته است. نیز محتمل است که از کنایات محلی باشند که در محلّاتی محدود از خراسان قدیم استعمال داشته‌اند. در هر صورت تنها راه و بهترین راه فهم معنی این کنایات، سیاق و فضای حکایت است. از این سیاق بر می‌آید که «به عصا فرو خزیدن» غیر از معنی اصلی و واضحی که مرحوم یزدگردی ذکر نموده‌اند، در این متن؛ یعنی خود را به واسطه آلت رجولیت (مجازاً ازدواج یا شبیه آن) در موقعیتی جا کردن. «فرو خزیدن» معادل فعل مولیدن است که زیرکی،

زرنگی و مرموز بودن را به ذهن متبادر می‌کند. این کنایه در معنایی ایهام گونه و غیر از معنای مورد اشاره مرحوم یزدگردی، پیرمردی را نیز به ذهن می‌آورد که غالباً به واسطه صراحت رفتار و نیز رعایت حال و سال او از طرف دیگران، خود را در هر موقعیتی جا می‌کند.

شرکت عیان: استاد یزدگردی معنای این ترکیب را به درستی «شرکت آشکارا» آورده اند؛ اما سپس با تردید مرقوم کرده اند: «مراد از شرکت عیان به وجه مرضی طبع بر نگارنده معلوم نشد» (همان: ۴۷۱). اما چرا شرکت یا شراکت آشکارا؟ برای فهم این ترکیب باید به کنایه بعدی التفات نمود:

خر فرا کاروان کردن: از حال و هوای این عبارات و قضاوتی که منشی نسبت به جمال الدین عراقی روا می‌دارد، بر می‌آید که خر فرا کاروان کردن کنایه از سودی است که شخصی ضعیف و ضعیف با زرنگی و به گونه‌ای مرموزانه و با انتساب و انتمای خود به بزرگان تحصیل می‌کند. آنگاه می‌گوید جمال الدین به پشتوانه آن کهن سرهنگ، دیگر بدون ابا و حیا، آشکارا در جرائم و مظالم آن سرهنگ ستم پیشه شرکت می‌جست و منفعت جویی و اغتنام جویی می‌کرد. تأکید منشی بر شراکت عیان جمال الدین، برای این است که این جمال الدین مدتی صاحب دیوان سلطان جلال الدین خوارزمشاه بوده است و علی القاعده با آن سطح مقام و ادعا، دون شأن او بوده که با کهنه عوانی دون پایه و بدنام شراکت و یا حتی وصلت نماید. ظاهراً منشاء کنایه «خر فرا کاروان کردن» این است که معمولاً در کاروانها برای مسافت صعب و طولانی از چهارپایانی چون شتر، اسب و قاطر استفاده می‌کرده اند و خر وسیله مناسبی برای این سفرها نبوده است. اساساً در ازمنه قدیم، سفرهای کاروانی کار ممولین و مستطیعین بوده است. بنابراین شخصی تنگ بال که با وجود بضاعات مزجات با خر خود در مسافرت کاروانی همراه می‌شده است، کار او نوعی زرنگی و سودجویی به شمار می‌رفته؛ زیرا به طور طبیعی در طول سفر از علوفات و مئونات کاروانیان برای خود و خرش بهره جویی می‌کرده است.

کهنه دول: دول ظرف چرمین است که با آن از چاه آب می‌کشند (لغتنامه دهخدا) و کهنه دول اشاره ریکی به شرمگاه و نیز به سن بالای دختر آن کهنه عوان دارد.

آقای جلیل نظری در مقاله خود، در مورد «شَرکَتِ عیان» نوشته‌اند: «اگر شارح (سید شاهرخ موسویان) به جای این رونویسی اندکی تأمل به خرج می‌داد، و در شیوه خوانش و تلفظ واژه دقت بیشتری به خرج می‌نمود، شاید این کلمه را نه دشوار نه مبهم می‌یافت؛ چون واژه «شَرکَت» به فتح اوّل و دوم و سوم به معنی «دام» است و همه فرهنگهای معتبر فارسی و عربی آن را به همین معنی ضبط کرده‌اند. پس «شَرکَتِ عیان» در این عبارت نفثه المصدور به معنی «دام آشکار» است» (نظری، ۱۳۹۴: ۱۲۸).

***۲-۶- «به خنادقِ آن به جای آب خون بستند، و حوالی آن بر مثالِ پالیزِ بانان سر، بسر بازنهاد» (یزدگردی، ۱۳۸۵: ۱۰۲).

در متن فوق از استاد یزدگردی که سعی بر آن بوده تا به شکل مضبوط ایشان در اینجا حروفچینی شود، دو اشکال وجود دارد: یکان آنها فاصله‌ای است که میان پالیز و بانان افتاده است که احتمال خطای حروفچین است و دُدیگر ویرگولی است که بعد از واژه سر قرار گرفته که هم خطاست و هم باعث صعوبت در دریافت معنی می‌گردد. اگر به معنای روان عبارات دقت نماییم، اشکال این ویرگول مشخص می‌گردد: «مغولان به جای آب، در خندقهای آن شهر خون جاری کرده بودند و آنگونه که باغبانان پیرامون باغ خود سنگ بر سنگ می‌نهند و دیواری سنگچین برپا می‌کنند، آن مغولان نیز بعد از کشت و کشتار، در اطراف شهر سر بر روی سر نهاده بودند.»

آقای نظری در نقد اصلاح نگارنده بر متن مرحوم یزدگردی آورده‌اند: «این جانب هر چه نوشته آقای موسویان و صورت ضبط شده مرحوم یزدگردی را مقایسه می‌کند، تفاوتی بین آنها نمی‌بیند که دالّ بر «مغشوش» بودن ضبط یزدگردی باشد... و معلوم نیست که آقای موسویان چه موردی را تصحیح کرده است» (نظری، ۱۳۹۴: ۱۲۳).

***۲-۷- «و چون هنوز سعادت ریزه‌ای که به پر و بال آن می‌پریدم، نه چنین که هست بی‌جان بود، و روز بروز فرو شده، بدین صفت - دور از همه دوستان - برنگشته بود...» (یزدگردی، ۱۳۸۵: ۱۱).

عبارت مبهم در این جملات «روز بروز فرو شده» می‌باشد. آقای سید محمد راستگو در تبیین معنای این عبارت در اظهار نظری نه چندان مناسب و مبهم در مقاله خود چنین درج نموده‌اند: «... اینجاست که احتمال تحریف «روز بروز فرو شده» قوت می‌گیرد و خواستار

تصحیح و اصلاح می‌گردد که می‌توان با اندک تغییری در تلفظ و کتابت آن را به صورت روز بروز فرّ و شکوه» اصلاح کرد، تا هم تناسب و توازن حاصل شود و هم مفهوم عبارت مستقیم گردد... از این تصحیح ترکیب رایج «روز برگشته» حاصل می‌شود که می‌تواند مؤیدی برای آن شمرده شود» (راستگو، ۱۳۶۸: ۲۲۱).

در حواشی پایانی شرح یزدگردی، نظر آقای قاضی در مورد این عبارت مبهم درج گردیده و سپس مرحوم یزدگردی نظر خود را نیز مرقوم کرده اند. آقای قاضی با اعمال سلیقه حرف «به» را از ابتدای «روز» حذف نموده و نوشته اند: «... علاوه بر آنکه این تعبیر در فهرست لغات توضیح داده نشده است، تصوّر می‌رود که (روزِ روز فرو شده) درست باشد و روز فرو شدن کنایه از انقضای ایام حیات است و روزِ روز فرو شده؛ یعنی روز به آخر رسیده است والله العالم» (یزدگردی، ۱۳۸۵: ۸).

مرحوم یزدگردی طی توضیحاتی در ردّ نظر فوق نوشته اند: «روز، در اینجا به معنی آفتاب است و «روز فرو شده» یعنی کسی که آفتاب خوشبختی و عمرِ وی روی به اُفول گذارده و شب تیره بختی و هلاکِ وی فرارسیده باشد... برای زدودن هر گونه غبار توهم از آیینۀ خاطر آن معلّم فاضل، به بیان مراد مؤلف از ایراد سابق الذکر می‌پردازد، بدین تقریب که: «هنوز خوشبختی اندک و به غایت ناچیزی که به مدد پر و بال آن پرواز می‌کردم، چنین که امروز هست بی‌جان نبود و (آفتاب سعادت)، بدین سان- دور از همه دوستان- هر روز از روز دیگر فرورمده تر، برنگشته و روی به اُفول نگذارده بود.» (همان: ۹)

چنان که می‌بینید هیچ کدام از نظرات فوق ذهن و ذائقه را اقناع نمی‌نماید. توضیحات مرحوم یزدگردی نیز کاملاً متناقض هستند. ایشان در ابتدا «روز فرو شده» را صفت جانشین اسم و در معنی «کسی که آفتاب خوشبختی و عمرِ وی روی به اُفول گذارده و شب تیره بختی و هلاکِ وی فرارسیده باشد» آورده‌اند که در این صورت معنای «روز بروز فرو شده» این می‌شود: آفتابی که متعلّق به شخص بخت برگشته است؛ آنگاه در پایان توضیحات در معنای سلیس جملات این عبارت را به گونه‌ای دیگر درک و تبیین می‌نمایند: «(آفتاب سعادت)، بدین سان- دور از همه دوستان- هر روز از روز دیگر فرورمده تر...» چنان که مشاهده می‌شود، این دو معنا هیچ کدام نه تناسبی با یکدیگر دارند و نه صحیح می‌باشند.

اکنون با ذکر مقدماتی کوتاه، نظر نگارنده نیز نگاشته می شود تا چه قبول افتد و چه در نظر آید:

«روز» در ابتدای عبارت «روز به روز فرو شده»، در معنی آفتاب است و بدین معنی شواهد فراوان دارد:

چو برزد سراز کوه رخشنده روز پدید آمد آن شمع گیتی فروز

(فردوسی، به نقل از آندراج)

«روز» دومی در این عبارت به معنی زمان روز و در مقابل شب آمده است.

«فرو شدن» در عبارت مورد بحث، به معنای غروب کردن است که در فرهنگ لغات

گونگون ذکر شده است. نظامی در منظومه خسرو و شیرین فرماید:

فرو شد آفتابش در سیاهی بُنه در خاک بُرد از تخت شاهی

(نظامی، ۱۳۹۲: ۲۸۵)

اکنون معنای عبارت «روز به روز فرو شده» مشخص می گردد. نخست باید یک کسره به روز اولی اضافه نماییم و عبارت را بدین صورت صحیح خوانش کنیم که کلید فهم این عبارت همین کسره است: «روز به روز فرو شده»؛ یعنی آفتابی که هنگام روز غروب می کند و نه هنگام شب. آنچه که معمول است و در شعر سابق الذکر نظامی نیز آمده، این است که خورشید عادتاً در هنگام شب غروب می کند و اگر خورشید به خلاف معمول در هنگام روز غروب کند، نشانه وارونگی و بخت برگشتگی است. این معنای وارونگی در واژه «برگشته» در انتهای جملات محمد منشی در عبارات مورد بحث آمده است. در ادبیات کهن فارسی عبارت «برگشته روز» یا «روز برگشته» در معنای روزگار برگشته و تیره بخت، فراوان آمده است:

«... و او بر منبر رفت و با آن سرگشتگان روزبرگشتگان که به اغوا و اضلال او متوجه

جهت شقاوت و خسارت می شدند...» (عظاملک جوینی، ۱۳۹۱: ۳ / ۲۲۶).

چنانکه می بینیم، در عبارت مورد بحث «به روز فرو شده» صفتی است برای «روز» در ابتدای عبارت و نه اسم است؛ چنانکه مرحوم یزدگردی ذکر کرده اند. بنا بر توضیحات مطروحه، معنی روان و سلیس عبارت چنین می شود:

«هنوز- دور از جان شما دوستان- مانند وضعیتی اکنونم، روز و روزگار من برگشته بود. کدام روز؟ همان روزی که از بخت بد من به جای شب، هنگام روز غروب کرده بود.»

در اشارتی به آرایه های ادبی این عبارت، باید به ایهام «روز» در ابتدای این عبارت التفات نمود؛ یک معنی آن «آفتاب» است و معنی دیگر آن «روزگار» که با برگشتن تناسب دارد؛ بنابراین صنعت ایهام تناسب واقع شده است.

*** ۲-۸- «أولاً هادم لذات و مُحَيَّبِ آمال، خروج لشکر تاتار، أَطَبَقَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْبَوَارِ، که با وجود ایشان تمنی آسایش آنجا که عقل است، عقل نیست...» (یزدگردی، ۱۳۸۵: ۱۲).

مرحوم یزدگردی در توضیح ترکیب «هادم لذات» مرقوم فرموده اند: «ویران کننده لذتها، و این لقبی است که به ملک الموت؛ یعنی فرشته ای که وی را قابض ارواح دانند، داده اند. از «غیاث اللغات». رک: «سندبادنامه» ص ۱۵۶ س ۱۲ و «مرزبان نامه» ص ۷۰ س ۲۲.» (همان: ۵۷۳)

مرقومه استاد یزدگردی صحیح نیست. اگر چه در حدیث امیرالمؤمنین (ع) که مأخذ محمد منشی است، این ترکیب کنایت از مرگ و عزرائیل است؛ اما در این چند جمله کنایه از خروج لشکر تاتار است که این خروج به مرگ تشبیه شده و در همین عبارت به صورت بدل دستوری آمده است. اصل حدیث امیرالمؤمنین چنین است: «فَأَنَّ الْمَوْتَ هَادِمٌ لِّذَاتِكُمْ وَ مُكَدِّرٌ شَهَوَاتِكُمْ / مرگ نابود کننده لذت ها و تیره کننده خواهش های نفسانی است.» (علی بن ابی طالب، ۱۳۸۰: ۴۶۶)

*** ۲-۹- «و ما را به هادم لذات هجوم تاتار و ناقص عزایم امور کفار، اضطراراً لا اختیاراً (ع) چه بسیار بد باشد از بد بتر، رکوب آن خطر و ارتکاب ضرر آن سفر - هر چند عقل منافی آن بود - از لوازم گشت» (یزدگردی، ۱۳۸۵: ۱۰۱).

مرحوم یزدگردی در توضیحات این عبارات، باز هم ترکیب «هادم لذات» را کنایه از عزرائیل و مرگ گرفته اند (همان: ۵۷۳) که باز هم به خطا رفته اند. چنانکه پیداست خود ایشان با قرار دادن یک کسره میان «هادم لذات» و «هجوم تاتار» این موضوع را کاملاً مبرهن نموده اند که این ترکیب، تبدیل به یک ترکیب تشبیهی شده و در نتیجه منظور از هادم لذات، هجوم تاتار است و نه عزرائیل که شارح انگاشته اند. در یک برداشت نهایی،

این هجوم تاتار است که تشبیه به عزرائیل می شود. در این عبارت همچنین «ناقص عزایم» با اندکی تصرف، برگرفته از سخنی مشهور از مولا امیرالمؤمنین (ع) است: «عَرَفْتُ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَحَلِّ الْعُقُودِ، وَتَقْضِ الْهَمَمِ / خدا را از سست شدن اراده‌های قوی، گشوده شدن گره‌های دشوار و در هم شکسته شدن تصمیم‌ها شناختم.» (علی بن ابی طالب، ۱۳۸۰: ۶۸۰)

***۲-۱۰- «و هر چند در خوی خصوصاً، و در نواحی آذربایجان عموماً، زمانه دو رنگ پیسه کلاغی نزاییده بود، و هوای دو دم، میان اعتدال و انحراف دمی برمی آورد،...» (یزدگردی، ۱۳۸۵: ۱۰۱).

مورد قابل بحث ترکیب «پیسِه کلاغی نزاییده بود» است. مرحوم یزدگردی در حواشی پایان کتاب، توضیحاتی در باب این عبارت مرقوم فرموده‌اند که با التفات به آن توضیحات، صحیح عبارت مورد نظر باید چنین باشد: «پیسِه کلاغی زاییده بود.» توضیحات ایشان که توضیحات صواب و صحیحی است، بدین قرار است: «با آن آنکه هنوز در نواحی خوی بر خصوص، و آذربایجان بر عموم، سورت سرما کاملاً فرو نشسته و هوا چنانکه باید روی به اعتدال نگذارده بود، برفها سراسر آب نشده و روی زمین گلُ گل و جای به جای از برف پوشیده بود و همچون کلاغ پیسه می نمود...» (همان، ۳۲۲)

چنانکه مشاهده می‌گردد، با انطباق معنای صحیحی که شارح به دست داده‌اند، «پیسِه کلاغی زاییده بود» به یقین مرجح است و چنانکه حضرتشان توضیح داده‌اند، منظور از پیسه کلاغ، سیاه و سپید بودن زمین به جهت برف‌هایی است که جا به جا بر زمین نشسته است. البته در هیچ کدام از نسخه‌های بدل صورت «...زاییده بود» موجود نیست؛ اما این موضوع چندان اهمیّت ندارد و از خطای نساخان، کاتبان و یا حروفچینان تواند بود.

***۲-۱۱- «چه اگر آن خداوند که روزنامه وفا را از اخلاق او بگیرند، از سیاه روزی من: «يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ» می‌خواند، باری من به هر مقام که هستم (ع): «أَرَى أَنْ ذَارَأ، لَسْتُ مِنْ أَهْلِهَا فَفَرُّ» خواهی خواند» (یزدگردی، ۱۳۸۵: ۱۱۸).

در آغاز عبارت فوق به نظر می‌آید که اصحّ «اگرچه» باشد و نه «چه اگر». دلیل این رجحان این است:

اگر صورت «چه اگر» را مفروض کنیم، آنگاه حرف «چه» در معنای تعلیلی؛ یعنی «زیرا» خواهد بود و لازمه این امر آن است که محمد منشی در جملات ماقبل آن سخنانی گفته که اکنون می‌خواهد با آوردن این حرف «چه» برای سخنان خود دلیل و برهان اقامه کند؛ در حالی که جملات ماقبل کاملاً مستقل و فاقد پیوند علت و معلولی با جملات فوق است. جملات ماقبل این است: «انصاف، اگر فرقت خانه و وطن منغص نبود، جمعیتی تمام دارمی، و اگر هوای خراسان بر آتشم ندادی، غمهای جهان را باد پندارمی» (همان: ۱۱۷).

۳- نتیجه‌گیری

این امر بسیار موجه می‌نماید که به دلیل متن بسیار متکلفانه و فاضلانۀ محمد منشی، قلم موی شکاف مرحوم استاد یزدگردی یکسره از لغزش برکنار نباشد. به نظر می‌آید در حدود نیم قرن که از شرح استاد بر *نقشه‌المصدر* می‌گذرد، به جهت سایه سنگین فضل و دانشی که این شرح بر خوانندگان خود انداخته، این خوانندگان را چنان به تسلیم و تبجیل واداشته که کمتر کسی به رفع اشکالات متنی و شرحی این اثر ارجناک اندیشیده است. از این روی است که نگارنده با وجود بضاعات مزجات، در این وجیزه سعی بر آن نمود تا بعضی از غوامض این کتاب را هدف گشاد تیر مداقت نماید و به زعم خویش، گره از نکته‌ای فروبسته بگشاید. به قول محمد منشی، با همه این *جُهدُ المُقِلِّ* که تقدیم رفت، راقم سطور خود را از سهو و خطا مبرا نمی‌داند؛ ولی از عهده آنچه بر ذمه کرده است نیز بر تواند آمد؛ *بَلْطَفِهِ وَاحْسَانِهِ*.

فهرست منابع

الف) کتاب‌ها

۱. علی بن ابی طالب. (۱۳۸۰). *نهج البلاغه*. با ترجمه محمد دشتی. تهران: مشرقین.
۲. پادشاه، محمد. (۱۳۳۶). *فرهنگ آندراج*. زیر نظر دکتر محمد دبیرسیاقی. تهران: خیام.
۳. جوینی، عطاملک. (۱۳۹۱). *تاریخ جهانگشای جوینی*. به اهتمام محمد قزوینی. تهران: نگاه.
۴. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). *لغتنامه*. تهران: دانشگاه تهران.

۵. صفی پور، عبد الرحیم. (۱۳۷۷). **منتهی الارب فی لغه العرب**. تهران: اسلامیه.
۶. ناظم الاطباء، میرزا علی اکبر. (۱۳۳۴-۱۳۱۷). **فرهنگ ناظم الاطباء**. به اهتمام سعید نفیسی، تهران: خیام.
۷. نسوی، محمّد. (۱۳۸۵). **نفثه المصدور**. به تصحیح و شرح امیر حسن یزدگردی. چاپ دوم. تهران: توس.
۸. نظامی، الیاس. (۱۳۹۲). **خسرو و شیرین**. با شرح سید شاهرخ موسویان. تهران: الماس دانش.

ب) مقاله‌ها

۱. حجّت، محمّد. (۱۳۸۹). «برخی نمودهای سبکی در نثر فنی با تأمل بر آثار برجسته». *مجله پژوهشهای نقد ادبی و سبک‌شناسی*. شماره ۲. صص ۳۰-۹.
۲. راستگو، محمّد. (۱۳۶۸). «مروری در کتاب نفثه المصدور». *مجله معارف*. دوره ششم. شماره ۱۶ و ۱۷. صص ۲۳۰-۲۱۵.
۳. قاضی طباطبایی، حسن. (۱۳۴۸). «ملاحظات چند در باب تصحیح نفثه المصدور». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*. شماره ۸۸. پیوست نفثه المصدور یزدگردی.
۴. نظری، جلیل. (۱۳۹۴). «تأملی در کتاب شرح نفثه المصدور؛ تألیف شاهرخ موسویان». *مجله آینه میراث*. شماره ۵۸. صص ۱۳۰-۱۰۹.